بحثی بنیادین در ریشه‌های انگیزش فعالیت‌های مدیریت اسلامی - بخش نخست

نقد نظریه انگیزشی مدیریت دوران معاصر

نقش مدیریت در رشد و تعالی مستمر و شکوفایی استعدادهای درونی جوامع بشری بسیار برجسته و سرنوشت‌ساز است. نوشتار حاضر از علامه محمد تقی جعفری درباره مدیریت اسلامی است که در پایگاه اطلاع رسانی ایشان انتشار یافته و به مناسبت فرا رسیدن ۲۵ آبان ماه سالروز رحلت آن عالم ربانی و جلیل القدر تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

نخست باید این اصل ضروری را در نظر بگیریم. همه کارهای انسانی، اعم از گفتار، کردار، اندیشه و حتی خودداری از کار، با وجود زمینه برای انجام دادن آن کار، همواره با انگیزه‌های مناسب خود به وجود می‌آید. این اصلی ضروری و بدیهی، در عبارتی مختصر این گونه است:

هر کاری که آگاهانه از یک انسان صادر شود، نیازمند اشتیاق جدّی برای وصول به هدفی است که برای انسان دارای انگیزش می‌باشد.

توضیح هر یک از مجموع اجزای اصل مزبور چنین است:

۱- سالم بودن عناصر روانی، غرایز طبیعی و همچنین اعتدال و هماهنگی مقتضیات و شرایط برون ذاتی که اولین عامل به وجود آمدن زمینه برای انگیزش صحیح بوده، در فعالیت و خصوصاً در کارهای مدیریت، تأثیر کاملاً اساسی برجای می‌گذارد. از همین جاست که می‌توان گفت اشخاصی که فاقد این شرط هستند نمی‌توانند فعالیت صحیح در مدیریت داشته باشند.

۲- کاری که آگاهانه و آزادانه صادر می‌شود (کاراختیاری)، نیاز به درک هدف وقبول انگیزش آن دارد تا در نتیجه، آن اراده و تصمیم جدّی برای وصول به هدف به جریان بیفتد. این نکته را باید در نظر بگیریم که هر اندازه اجزای مجموعه‌ای که مورد مدیریت قرار می‌گیرد، انسانی و انسانی‌تر باشد، آگاهی و آزادی، در شخصیت مدیر بیشتر مورد نیاز خواهد بود. هر اندازه این آگاهی و آزادی تقلیل پیدا کند، یا از انگیزش هدف کاسته شود، بدون تردید کار مانند باری سنگین و ناهموار، موجب افسردگی، رکود انبساط و نشاط مدیر شده، نه تنها نیروی فعالیت وی رو به کاهش خواهد رفت، بلکه او به هنگام عمل با نوعی اکراه درونی مواجه می‌شود. در این صورت است که مدیریت به اختلال قطعی منتهی خواهد شد.

۳- مراتب شدّت و ضعف اراده و تصمیم برای وصول به هدف، تابع شدت و ضعف انگیزش آن هدف است.

۴ - پس از مرحله درک و دریافت هدف و انگیزش آن و به وجود آمدن اراده و تصمیم جدی برای وصول به هدف، اقدام به کار (رفتار) شروع می‌شود، خواه فکری و خواه عضلانی؛ رفتاری که با انجام آن، شخص به هدف نزدیک می‌شود و به تدریج هدف منظور، قابل وصول می‌گردد.

۵ - نهایت کار، نتیجه وصول انسان به هدف است، یعنی: با تحقق وجودی هدف، نتیجه به وجود می‌آید.

ضروری‌ترین تکلیف مقام‌های رهبری‌کننده در جوامع اسلامی

ضروری‌ترین تکلیفی که در ایجاد انگیزش برای مدیریت‌های جوامع اسلامی بر عهده مقام رهبری است، چه امری می‌تواند باشد؟ به نظر می‌رسد، ضروری‌ترین تکلیفی که بر عهده مقام‌های رهبری‌کننده در جوامع اسلامی در ایجاد انگیزش برای مدیریت‌ها مقرر است، این باشد: برای تأمین سعادت مردم جامعه، آنان را از هدف اصلی حیات - بطور کلی – و انگیزش اصلی و انگیزش‌های ثانوی و فرعی آن، آگاه ساخته و این موضوع‌ها را برای مردم چنان تعلیم دهند و قابل پذیرش بسازند که مردم فعالیت‌های خود را در جامعه، در هر موقعیتی که باشند، «آگاهانه» و از روی آزادی انتخاب نمایند.

هدف اصلی حیات انسان‌ها در زندگی عبارت است از: قرار گرفتن در جاذبه کمال اعلا که مسیر آن «تکاپویی آگاهانه در حیات» می‌باشد. هر یک از مراحل زندگی که در این تکاپو سپری می‌شود، با نظر به عظمت انگیزش هدف، نسبت به اشتیاق حرکت به مرحله بعدی می‌افزاید. اداره‌کننده این تکاپو، شخصیت انسانی است؛ شخصیتی که ازلیّت سرچشمه آن و وصول به جاذبه کمال الهی در ابدیت، هدف اعلایش می‌باشد. جاذبه کمالی که نسیمی از کمال و جلالش، واقعیت هستی بزرگ را به تموّج درآورده، چراغی فرا راه پرفراز و نشیب ماده و معنا می‌افزود؛ ماده‌ای که با صیقل یافتن از طرف شخصیت انسانی، معنا را نشان می‌دهد؛ معنایی که تصرّف در ماده را مانند تصرّف انسان در اعضای خود جلوه گر می‌نماید.

با اهمیت‌ترین مختص زندگی هدفدار که سعادت انسانی را تأمین می‌کند، این است که آدمی در هر موقعیت زندگی که قرار بگیرد، اگر از وی پرسیده شود: با نظر به همه استعدادها و امکاناتی که دارا هستی و با نظر به گذشته و حال، در چه موقعیتی قرار گرفته و از کدامین موقعیت‌ها عبور نموده‌ای، پاسخ وی این باشد: من با نظر به همه استعدادهای جسمانی و مغزی و روانی و با نظر به عقل و وجدان نابی که دارم، اینک خودم را در بهترین موقعیت درمی‌یابم و اگر مرگ درهمین هنگام فرا برسد، با اعتقاد به اینکه ابدیتی وجود دارد که انسان‌ها از بابت گفتارها و کردارها و حتی نیت‌های خود موردسؤال قرار خواهند گرفت، با کمال رضایت از این مرگ استقبال می‌کنم.

در حقیقت، قطب نمای شخصیت انسان سعادتمند، مطلوبیت قرار گرفتن او را در هر نقطه از اقیانوس هستی برای او نشان داده است. مدیریت در اسلام دارای دو شرط اساسی است.

پیش از بیان اجمالی دو شرط، توجه به عظمت و ارزش مدیریت در اسلام ضرورت قطعی دارد. برای درک این ضرورت، باید بدانیم که یک مدیر شایسته باید همه استعدادها، آرمان‌ها و امکانات گوناگون را در افراد و گروه‌های مورد مدیریت خود درک و دریافت نموده، همه آنها را برای وصول به یک یا چند هدف مشترک هماهنگ سازد و به جریان بیندازد؛ همانگونه که یک انسان خردمند و با وجدان می‌خواهد همه استعدادها، آرمان‌ها و امکانات خود را برای وصول به هدف مورد نظر خود هماهنگ و توجیه نماید.

شرایط بنیادین مدیریت

شرط یکم ـ توجیه و اداره اعضای خود به بهترین وجه

با نظر همه جانبه به منابع اسلامی و با شناخت انسان «آن چنان که باید» به این نتیجه می‌رسیم که شخص مدیر یا مقام مدیریت که اداره مجموعه‌ای از انسان‌ها را براساس آن به عهده گرفته، در حقیقت مانند شخصیت یک انسان سالم و رشد یافته است که اعضای خود را به بهترین وجه توجیه و اداره می‌نماید. رابطه موجود میان مدیریت و اعضای متشکل انسان‌هایی که تحت سیطره و توجیه آن فعالیت می‌نمایند، شایسته‌ترین و منطقی‌ترین رابطه‌ای است که میان اداره کنندگان و اداره شوندگان جامعه بشری قابل تصور است. با چنین رابطه‌ای است که اداره شوندگان، خود را با وجدان آزاد در اختیار مدیریت قرار می‌دهند.

تسلیم و پذیرش افراد مجموعه از مدیریت در این فرض، مانند تسلیم و پذیرش اعضای وجود آدمی از شخصیت می‌باشد و هر هدفی که با انگیزش خود، مقام مدیریت را وادار به اتخاذ تصمیم در کارهای مدیریت نماید، برای خود اعضای مجموعه نیز هدف انگیزنده تلقی می‌شود. تنها با این رابطه است که می‌توان انسان‌ها را از بیماری جانسوز زندگی ماشینی - که تاریخ جوامع امروزی را به تاریخ دندانه‌های ماشین ناآگاه مبدل ساخته است - نجات داد.

*** مدیریت در اسلام دارای دو شرط اساسی است:**
۱ ـ توجیه و اداره اعضای خود به بهترین وجه
۲ ـ آگاهی و تحصیل اطلاعات روزافزون درباره مدیریت

می‌توان گفت: از دیدگاه اسلام، هر مدیریتی که با رابطه‌ای غیراز رابطه یادشده، اعضای خود را اداره و توجیه می‌نماید، ارزش انگیزگی اهداف آن مدیریت، منحصر به نمودهایی است که در طبیعت انسان بی‌هدف و شئون زندگی او منعکس می‌شود، همانند مدیریت زنبورداران عسل در جامعه کندوها.

بالاتر از این، باید بدانیم که هر یک از اعضای یک انسان، به تنهایی دارای شخصیتی مستقل نیست. در صورتی که وقتی شخصی مدیریت مجموعه‌ای را به عهده می‌گیرد، هر یک از اعضای مجموعه تحت مدیریت او دارای شخصیتی است که در عین عضویت و وابستگی به مجموعه و مدیریت، هویتی مستقل نیز دارد که پرورش آن باید از حیاتی‌ترین وظایف مدیریت تلقی شود.

با مراعات حقیقی این شرط است که اگر خود شخص مدیر یا هیئت تشکیل‌دهنده مدیریت باکمال آگاهی از منطق واقعی اداره جمعی انسان‌ها، به جای عضو یا اعضایی از مجموعه تحت مدیریت قرار بگیرد، با کمال رضایت و سرور آن را پذیرفته و حیات خود را سعادت‌مندانه تلقی می‌کند.

شرط دوم - آگاهی و تحصیل اطلاعات روزافزون درباره مدیریت

اهمیت این شرط با پیشرفت پیوستگی‌های جوامع و اقوام و ملل به یکدیگر، بیش‌تر و حیاتی‌تر می‌شود، زیرا پیوستگی‌های مستمرّی که جوامع را به همدیگر وصل می‌کند، هر یک از مجموعه‌های مسائل و اصول مدیریت را در نظام (سیستم) باز قرار می‌دهد. از طرف دیگر، اگر هم فرض کنیم زندگی جوامع بشری نظم ماشینی بر خود گرفته و مدیریت‌ها را در سیستم بسته قرار داد. با این حال از لحاظ عوامل محیط طبیعی و حوادث محاسبه نشده که همواره جوامع را در بر می‌گیرد و محاسبات آنان را در نظام‌های بسته به هم می‌زند، لازم است مدیریت خود را همواره در موقعیت نظام(سیستم) باز ببینند، نه نظام(سیستم)بسته.

تأثیر و تأثر مزبور در همه حوزه‌ها و میدان‌های فعالیت مدیریت منعکس می‌شود.

حوزه‌های فعالیت مدیریت

معمولاً میدان‌ها یا حوزه‌های فعالیت‌های مدیریت در پنج میدان یا حوزه منحصر می‌شود:

۱- برنامه‌ریزی.۲-سازماندهی.۳- کنترل و نظارت. ۴-ایجاد یا تقویت انگیزه و تصعید آن از تأثر از انگیزه‌های پست به انگیزه‌های عالی. ۵-ارزشیابی عملکرد درباره امور چهارگانه یادشده.

*** به نظر می‌رسد ضروری‌ترین تکلیفی که بر عهده مقام‌های رهبری‌کننده در جوامع اسلامی در ایجاد انگیزش برای مدیریت‌ها مقرر است، این باشد که برای تأمین سعادت مردم جامعه، آنان را از هدف اصلی حیات - بطور کلی – و انگیزش اصلی و انگیزش‌های ثانوی و فرعی آن، آگاه ساخته و این موضوع‌ها را برای مردم چنان تعلیم دهند و قابل پذیرش بسازند که مردم فعالیت‌های خود را در جامعه، در هر موقعیتی که باشند، «آگاهانه» و از روی آزادی انتخاب نمایند.**

لطف الهی به علامه محمدتقی جعفری(ره)

تا رسد دستت به خود شو کارگر

از جمله الطاف خداوندی که شامل حال من شد این است که موفق شدم یک سال و نیم محضر مقدس فقیه عارف و حکیم متاله جناب آیت‌الله شیخ مرتضی طالقانی را درک کنم. این ایام از ایام پربرکت عمر من بود و خاطره‌های به یاد ماندنی از ایشان دارم از جمله خاطره‌ها این است:

یکی از آخرین روزهای ذی‌الحجه که برای درس خدمت ایشان رسیدم. فرمودند برای چه آمدی؟ عرض کردم برای درس. فرمودند: درس تمام شد. من تصور کردم مقصود ایشان فرا رسیدن تعطیلات محرم است. عرض کردم دو روز به محرم مانده و هنوز درس‌ها تعطیل نشده است. ایشان فرمودند: می‌دانم. درس تمام شده است «خر طالقان رفته پالانش مانده» روح رفته جسدش مانده. من فهمیدم که ایشان خبر رحلت خود را می‌دهند. خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ‌گونه علامت بیماری در ایشان نبود. بسیار منقلب شدم و خواهش کردم نکته‌ای را به عنوان یادگار بفرمایند. ابتدا کلمه لا اله الا الله را با یک حالت روحانی و رو به ابدیت فرمودند و بعد در حالی که اشک بر محاسن شریفشان جاری بود، در حال عبور از پل زندگی فانی به سرای ابدیت و باقی، این بیت را زمزمه کردند:

تا رسد دستت به خود، شو کارگر - چون فتی از کار خواهی زد به سر

بار دیگر کلمه لا اله الا الله را فرمودند، هر چه تلاش کردم، دست مبارکشان را ببوسم موفق نشدم. با قدرت زیاد مانع می‌شدند. پیشانی و محاسن مبارک ایشان را چند بار بوسیدم، اثر قطرات اشک‌های مقدس آن مسافر ابدیت را بر صورتم احساس کردم و رفتم، دو روز بعد خبر رحلت آن عالم ربانی را شنیدم. در مراسم تدفین او اغلب مراجع و بزرگان حوزه شرکت داشتند. هنگامی که بدن مطهر او را غسل می‌دادند، چنان بوی عطر دل‌انگیزی به مشام می‌رسید که هر کس از دیگری سوال می‌کرد شما عطر زده‌اید، جواب‌ها منفی بود و من هیچگاه دیگر چنان بوی دل‌انگیزی که آن روز در فضای روحانی آنجا به مشامم خورد، استشمام نکردم.[1]

۱- مجله حوزه، ش ۱۹، فروردین ۱۳۶۶، ص ۲۵

معیار سنجش اخلاص از زبان علامه جعفری

برایم فرقی نمی کند

در یکی از روزهایی که خدمت استاد جعفری بودم؛ ایشان فرمودند: هرکاری که می کنید برای خدا بکنید نه برای خودتان و نه حتی برای آیندگان. کار باید برای خدا باشد و نیت باید خالصا لوجه الله باشد، آنگاه افزودند: نظام سرمایه داری می گوید برای خودت کار کن و نظام کمونیستی می گوید برای ایندگان کار کنید ولی اسلام این را نمی گوید. اسلام می گوید برای خدا کار کنید. سپس مثالی از زندگی خود ذکر کردند که واقعا شنیدن دارد. ایشان فرمودند: آن زمانی که من در نجف شروع کردم به شرح مثنوی،یکی از بزرگان اهل معرفت در نجف به بنده گفت: فلانی اگر این چیزهایی که می نویسی روزی به نام کسی دیگر منتشر شد و یا اینکه گفتند مثلا از پشت کوه پیدا کرده ایم و نمی دانیم نویسنده اش کیست، شما در درون خودن ببین نارضایتی و یا چیزی احساس می کنی یا نه. اگر دیدی ناراضی بودی و علاقه‌مند بودی که به نام تو این کارها انجام شود، پس بشوی این اوراق را و بریز دور آنها را که زحمت بیهوده است و فایده ای ندارد، ولی اگر دیدی برایت هیچ مساله ای نیست که اینها به نام کس دیگری منتشر شود و یا بدون ذکر نام شما منتشر گردد، خب پس ادامه بده که برای خداست . ایشان فرمود: من هم از همان ابتدا حقیقتا نیتی این چنین کردم که اگر این کتابها(شرح مثنوی) روزی به نام کس دیگری چاپ شد و یا اصلا نام مرا ذکر نکردند برایم هیچ فرقی نکند.

مرتضی نجفی قدسی

(روزنامه اطلاعات ، ویژه نامه اولین سالگرد ارتحال علامه جعفری با عنوان فیلسوف شرق)

رمز رسیدن علامه جعفری(ره) به کمالات الهی

*** از علامه جعفری پرسیدندچی شد که به این کمالات رسیدید؟!**

ایشان در جواب خاطره‌ای از دوران طلبگی تعریف کرده و گفتند: هر چه دارم از کراماتی است که به دنبال این امتحان الهی نصیبم شده است:

«ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که درجشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم. یک شب مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا(س). اول شب نماز مغرب و عشا خواندیم و شربتی خوردیم و آنگاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب دادیم. آقایی بود به نام آقا شیخ حیدرعلی اصفهانی، که نجف‌آبادی بود، معدن ذوق بود. او که می‌آمد من به الکفایه، قطعا به وجود می‌آمد و جلسه دست او قرار می‌گرفت.

آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب‌الاسد (۱۰ الی ۲۱ مرداد) که به آن خرماپزان می‌گوییم؛ نجف خیلی گرم می‌شد. آن سال در اطراف نجف باتلاقی درست شده بود و پشه‌هایی به وجود آمده بود که عرب‌های بومی را اذیت می‌کرد، ما ایرانی‌ها هم که اصلا خواب و استراحت نداشتیم. آن سال آنقدر گرما زیاد بود که اصلا قابل تحمل نبود. نکته دیگر اینکه حجره من رو به شرق بود. تقریبا هم مخروبه بود. من فروردین را در آنجا به طور طبیعی مطالعه می‌کردم و می خوابیدم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعا کشنده بود، وقتی می‌خواستم بروم از حجره کتاب بردارم مثل این بود که نان را از داخل تنور برمی‌دارم، در اقل وقت و سریع! با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع. در بغداد، بصره و نجف، گرما، تلفات هم گرفته بود.

ما بعد از شب نشستیم، شربت هم درست شد، آقا شیخ حیدرعلی اصفهانی هم آمد. مدیر مدرسه‌مان، مرحوم آقا سیداسماعیل اصفهانی هم آنجام بود، به آقا شیخ علی گفت:آقا! شب نمی‌گذره، حرفی داری بگو. ایشان یک تکه کاغذ روزنامه درآورد. عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود«اکمل بنات عصرها»، زیباترین دختر روزگار. گفت: آقایان! من درباره این عکس از شما سؤالی می‌کنم. اگر به شما اختیار دهند بین اینکه با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید- از همان اولین لحظه ملاقات، عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد- و هزار سال هم زندگی کنید؛ با کمال خوشرویی و بدون غصه، یا اینکه جمال علی(ع) را زیارت و ملاقات کنید. کدام را انتخاب می‌کنید؟!

سؤال خیلی حساب شده بود. طرف دختر حلال بود و زیارت علی(ع) هم مستحبی. گفت: آقایان! واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوییم نری به مادرت بگویی‌ها؟ معلوم شد نظر آقا چیست؟ شاگرد اول ما نمره‌اش را گرفت!

همه زدند زیر خنده. کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی! اختیار داری، وقتی آقا (مدیر مدرسه) اینطور فرمودند مگر ما قدرت داریم که خلافش را بگوییم.

نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر! این روایت از امام علی(ع) معروف است که فرموده‌اند: «یاحارث همدانی من یمت یرنی» (ای حارث همدانی هرکس بمیرد مرا ملاقات می‌کند) پس ما ان‌شاءالله در موقعش جمال علی(ع) را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده. واقعا سؤال مشکلی بود.

یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر! گفتی زیارت آقا مستحبی و ازدواج با آن دختر هم شرعی صددرصد است؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی. گفت: والله چه عرضه کنم (باز هم خنده حضار) نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، کاغذ را رد کردم به نفر بعدی، گفتم: من یک لحظه دیدار علی(ع) را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم. یک وقت دیدم حالت خیلی عجیبی دست داد که تا آن وقت همچو حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بیهوشی.

اول شب قلب الاسد وارد حجره‌ام شدم، دیگر نفهمیدم. یک دفعه دیدم اتاق بزرگی است، آقایی در صدر مجلس نشسته، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره امام علی(ع) نوشته در این مرد موجود است. جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود. پرسیدم این آقا کیست؟ گفت: این آقا خود علی(ع) است، من سیر او را نگاه کردم... بعد آمدم بیرون و رفتم همان جلسه، کاغذ به دست نفر نهم یا دهم رسیده، رنگم پریده بود. نمی‌دانم، شاید مرحوم شمس‌آبادی بود که خطاب به من گفت: آقا شیخ محمدتقی! کجا رفتید و آمدید؟ نمی‌خواستم ماجرا را بگویم، اگر می‌گفتم عیششون بهم می‌خورد، اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم، خیلی منقلب شدند.

خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل(مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: دیگر از این شوخی‌ها نکن، ما را بد آزمایش کردی. این از خاطرات بزرگ زندگی من است.[1]

۱- خبرگزاری شیعه

آثار و نشانه‌های شکر و سپاس

*** بهروز مرادوند**

انسان به طور طبیعی گرایش به خیر دارد و کار نیک و پسندیده را می‌ستاید و از نیکوکار سپاسگزار است. این گونه اعمال نیک و پسندیده درزندگی انسانی و به ویژه اصلاح و بهبود رفتار اجتماعی بسیار تاثیرگذار است. نویسنده در این مطلب آثار و برکات این رفتار پسندیده اجتماعی را تبیین کرده است.

***

واکنش‌های انسان در برابر نعمت و احسان

شکر که در فارسی سپاس می‌گویند، حالت و رفتاری واکنشی در برابر کنش دیگری است. وقتی انسان بخشش نعمتی را از سوی کسی می‌بیند، حالت نفسانی در او پدید می‌آید و نسبت به شخص و کارش احساس خوشی داشته و محبت او به همان میزان در جانش می‌نشیند. پس از ایجاد چنین حالت خشنودی و خوشی و رضایت، رفتاری را در قالب‌های گوناگونی ارائه می‌دهد که از آن به تشکر و سپاس یاد می‌شود.

پس شکر را باید واکنشی مثبت در برابر کنش مثبت ارزیابی کرد. این واکنش رفتاری که پس‌از حالت نفسانی پدید می‌آید، دارای اشکال و اقسامی است که از آن به اقسام سپاس تعبیر می‌شود.

برخی در تعریف سپاس، آن را شناخت احسان و نشر آن دانسته‌اند (لسان‌العرب، ابن منظور، ج ۷، ص ۱۷۰، «شکر») و برخی دیگر شکر را تصور نعمتی و اظهار آن گفته‌اند (مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۴۶۱* «شکر»)؛ زیرا زمانی واکنش رفتاری شکر و سپاس رخ می‌دهد که شخص، نعمت و احسان را بشناسد و فعل و کنش دیگری را امری ارزشی دانسته و به عنوان نعمت و احسان تلقی کند و بخواهد واکنشی چون نشر و اظهار آن داشته باشد. پس تصور نعمت و احسان در قالب شناخت نسبت به آن، از مولفه‌های اصلی واکنش رفتاری شکر و سپاس است به طوری که اگر کسی تصوری از نعمت بودن یا احسان بودن آن کنش طرف مقابل نداشته باشد و یا به این شناخت دست نیابد که آن چیز نعمت است و آن کنش و فعل دیگری از مصادیق احسان و دادن نعمت و بخشیدن آن است، هرگز حالت محبت و عشق به طرف مقابل نسبت به آن عمل پدید نمی‌آید تا بخواهد تشکری کند و اظهار نعمتی نماید و واکنشی مثبت به عنوان سپاس و شکر داشته باشد.

شاید شما بارها خودتان دیده‌اید که در مقابل احسان و نعمتی که به دیگری کرده‌اید، شخص هیچ گونه واکنش مثبت حتی در چهره نداشته چه رسد که تشکر زبانی داشته باشد. وقتی از او علت بی‌توجهی و بی‌محلی نسبت به احسان و نعمت را می‌پرسید می‌گوید: مگر چه کاری کردید؟ چه کار خوب و نیکی انجام دادید؟ چه خدمت و نعمت و احسانی داشته‌اید تا من از شما تشکر کنم؟!

این نوع واکنش منفی یا بی‌تفاوتی نسبت به عمل احسانی شما و بخشیدن و اعطای نعمتی به طرف مقابل، نشان می‌دهد که طرف مقابل تصوری از احسان و نعمت نسبت به عمل شما نداشته است. پس تا زمانی که شناخت و تصوری از نعمت و احسان در شخص پدید نیاید، هرگز واکنش مثبتی نسبت به احسان و نعمت شما بروز نمی دهد. بنابراین، واکنش رفتاری سپاس زمانی رخ می‌دهد که شخص تصور و شناختی از احسان و نعمت بودن عمل شما داشته با شد تا بخواهد واکنش رفتاری نشان دهد.

اگر چنین اتفاقی افتاد آنگاه می‌توان امید داشت که شخص واکنش رفتاری مثبت در قالب اقسام شکر خواهد داشت وگرنه هرگز چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد. پس یا بی‌تفاوت خواهد بود یا حتی ممکن است اعتراض کرده و واکنش منفی نشان دهد؛ زیرا فعل و رفتار شما را از مصادیق سلب نعمتی می‌داند که در اختیارش بوده یا احتمال داده می‌شد به او برسد ولی به سبب رفتار و فعل شما به او نرسید و اگر شما هزار دلیل و شاهد بیاورید که این رفتار و فعل شما به خیر و صلاح او بوده و شما به او نعمتی داده و احسانی کرده‌اید، او نخواهد پذیرفت و واکنش منفی خواهد داشت.

البته برخی از مردم با آنکه نعمت بودن و احسان فعل شما را می‌دانند ولی به علی چون زنگاردلی و تیره‌دلی و سنگدلی و تفاخر و تکبر و مانند آن حاضر به اظهار تشکر نیستند و اصلا به روی مبارکشان نمی‌آورند که شما احسان کردید و نعمتی به او رساندید.

اقسام شکر و سپاس

حال اگر کسی عملی را نعمت و احسانی از طرف دیگری دانست و به چنین شناخت و تصوری دست یافت، در خود حالت احساسی و عاطفی می‌یابد و بر آن می‌شود تا آن نعمت را اظهار کرده و از فاعل آن تشکر نماید.

محققان شکر را سه قسم دانسته‌اند: ۱- شکر قلبی که همان تصور و یادآوری نعمت و پذیرش است. این حالتی نفسانی واکنش‌هایی را در چهره و رفتار انسانی موجب می‌شود، هرچند که ممکن است به زبان و یا عمل نمایان نشود؛ ۲- شکر زبانی که سپاسگزاری و ستایش بر نیکی احسان کننده و صاحب نعمت است؛ ۳- شکر سایر اعضای بدن که به کارگیری و صرف آن در جای خود است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۴۶۱- ۴۶۲، «شکر»؛ فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۰۵۷)

معنای شکر و شاکر در صفت و نام خدا

خداوند خودش را در آیه ۱۵۸ سوره بقره به نام شاکر ستوده و فرموده است: «و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم»؛ کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند، خداوند در برابر عمل او شکرگزار و از افعال وی آگاه است. در دعای جوشن کبیر نیز یکی از نام‌های خداوند شاکر دانسته شده است. همچنین خداوند خود را در قرآن به وصف شکر توصیف کرده است.

برخی بر این اعتقادند که اگر خدا خود را به نام شاکر و وصف شکر ستوده و یاد کرده است، مقصود، انعام و احسان بر بندگان و دادن جزای عبادات آنها (راغب اصفهانی،المفردات، ص ۴۶۲-۴۶۱، «شکر»، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۰۵۷) و یا به معنای رشد اعمال نیک آنان و اعطای پاداش مضاعف به آنها است. (لسان‌العرب، ج ۷، ص ۱۷۰، «شکر»)

پس معنای شکر از سوی خداوند این است که «خداوند بندگانش را در برابر انجام عبادات و کارهای نیک، از روی لطف نعمت و احسان و نیکی می‌کند.»(قرشی قاموس قرآن، ج ۴، ص ۶۲ تا ۶۳)

شکر بندگان نسبت به خدا

اما شکر بندگان برای خدا، به معنای یادآوری نعمت‌های او و ثناگویی در مقابل آنها است. (قاموس قرآن، ج ۴، ص ۶۳-۶۲) چنانکه پروردگار بزرگ فرموده است: «فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اشکروا نعمت‌الله ان کنتم ایاه تعبدون»؛ پس، از آنچه خدا روزیتان کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را بجا آورید اگر او را می‌پرستید! (نحل، آیه ۱۱۴)

امام صادق(ع) در بیان شکر واقعی بندگان نسبت به خداوند می‌فرماید: «شکر نمودن از نعمت الهی عبارت است از اجتناب کردن از محرمات و از آنچه خداوند متعال نهی فرموده است، و تمامیت شکرگزاری با اظهار کلمه - الحمدلله رب‌العالمین- است. (کافی، ج ۲، ص ۹۵)

شیطان و گمراه کردن انسانها از راه ناسپاسی

خداوند در آیه ۱۷ سوره اعراف از زبان ابلیس می‌فرماید: (شیطان در مقام تهدید به گمراه کردن انسان گفت): آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها (انسانها) می‌تازم و لا تجد اکثر هم شاکرین، بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت. از این آیه به خوبی روشن می‌شود که انسان وقتی تابع شیطان شد و از دستورات او پیروی کرد و از راه راست منحرف شد، دیگر شکرگزار نعمتهای خداوند نخواهد شد و این بارزترین نشانه ودلیل بر گمراه بودن شخص منحرف از راه راست است. به عبارت دیگر شکرگزاری، شاخص معینی برای شناخت بندگی خداوند و یا ابلیس است و چنانچه بنده‌ای روح شکرگزاری و سپاس از خداوند و بندگانش نداشته باشد به طور حتم جزو فریب‌خوردگان شیطان به حساب می‌آید اما اگر روح و زبان شکر و سپاس بر او حاکم بود نشانگر آن است که در راه بندگی خداوند گام برمی‌دارد و از اغواهای شیطانی به دور است.

آثار و برکات شکر

شکر و سپاس در هر شکلی از قلب تا زبان تا عمل و رفتار، کار پسندیده‌ای است. البته شکر واقعی نسبت به نعمت‌های الهی، استفاده درست از آن نعمت‌ها برای دست‌یابی به کمال است. به این معنا که اگر نعمت الهی چون نعمت وجود، عافیت، سلامتی، پول و ثروت، قدرت و جوانی و شادابی و مانند آنها را به درستی به کار بریم و برای ارتقای خود و دیگران و تقرب به خدا مصرف کنیم، این همان شکر واقعی نعمت است که در برابر آن کفران نعمت است. از این رو قرآن ایمان و کفر را با شکر و کفران برابر دانسته است؛ زیرا مومن شناختی کامل و تصوری درست از هستی و خدا و خودش داشته و از نعمت‌ها به درستی در جای خودش بهره می‌گیرد در حالی کافر، خدا و خود را نمی‌شناسد و نعمت وجود و دیگر نعمت‌های الهی را در جایی غیر از کمال‌یابی و خدایی شدن به کار می‌برد و این‌گونه کفران نعمت کرده و کفر خودرا نشان می‌دهد. (انسان، آیه ۳)

اگر کسی به طور کامل و واقعی بر اساس موازین عدالت، شکر نعمت به جا آورد از آثار و برکات آن نیز بهره‌مند می‌شود که بخشی از آنها در اینجا بیان می‌شود:

۱. افزایش روزی: امیر مومنان علی(ع) فرمود: شکر المنعم یزید فی الرزق؛ سپاسگزاری از انعام‌کننده روزی، روزی را زیاد می‌کند (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۴) از نظر آن حضرت اگر کسی شکرگزار نباشد به طور طبیعی افزایشی نیز نخواهد بود؛ چنانکه فرمود: این‌گونه نیست که خداوند درب شکرگزاری را بر بنده‌ای بگشاید و درب زیاد شدن نعمت را بر او ببندد؛ یعنی هردو با هم باز شده یا بسته می‌شوند. (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۴) امام‌باقر(ع) نیز فرمود: افزایش نعمت از طرف خداوند قطع نمی‌شود مگر به خاطر ناسپاسی بندگان. (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۶)

۲. افزایش وجودی انسان: در شعر فارسی این ضرب‌المثل شده است که: شکر نعمت نعمتت افزون کند / کفر نعمت از کفت بیرون کند. این مطلبی درست است؛ اما بر اساس آیات قرآن چیزی که با شکر نعمت اتفاق می‌افتد چیزی فراتر از افزایش خود نعمت است؛ زیرا خداوند در آیه ۷ سوره ابراهیم می‌فرماید: لئن شکرتم لازیدنکم؛ اگر سپاسگزار باشید هر آینه بر شما می‌افزایم. این بدان معناست که شکر نعمت موجب می‌شود تا خداوند ظرفیت وجودی انسان را افزایش دهد و شرح صدر و انشراح صدری در انسان پدید آید که او را در مقام قرب الهی بالاتر قرار دهد و زمینه را برای بهره‌مندی بیش‌تر از نعمت‌های جدید یا همان نعمت پیشین در قالب بهتر و سود بیشتر فراهم می‌آرود.

۳. شکر از خود: خداوند در آیه ۴۰ سوره نمل می‌فرماید: و من شکر فانما یشکر لنفسه؛ و هرکسی شکر کند جز به خودش شکر نکرده است. در آیه ۱۲ سوره لقمان نیز می‌فرماید: و من یشکر فانما یشکر لنفسه؛ و هر کسی شکر می‌کند جز به خودش شکر نمی‌کند. پس شکر کردن، تشکر از دیگری حتی از خدا نیست، بلکه شکر، بازگشتش به خود انسان است و این شاکر است که پیش و بیش از دیگران از شکرش بهره می‌برد.

۴. محبوبیت نزد خدا: عمارالدهنی می‌گوید: از امام سجاد شنیدم که می‌فرمود: خداوند هر قلب محزون و هر بنده سپاسگزار را دوست می‌دارد. (بحارالانوار، ج ۷۱، ص۳۸)

۵. استمرار و تداوم نعمت و افزایش آن: اگر انسان شکر کند نعمت موجود حفظ و بی‌تغییرباقی خواهد ماند و حتی این نعمت به سبب افزایش وجودی شخص نیز افزایش می‌یابد، ولی اگر کفران نعمت کند، نعمت از دستش برود و یا تغییر کند و نعمت به نقمت تبدیل شود. (ابراهیم، آیه ۷؛ نحل، آیه ۱۱۲؛ سباء، آیات ۱۵ و ۱۶) امام سجاد به بعضی از فرزندانش سفارش کرد و فرمود: فرز